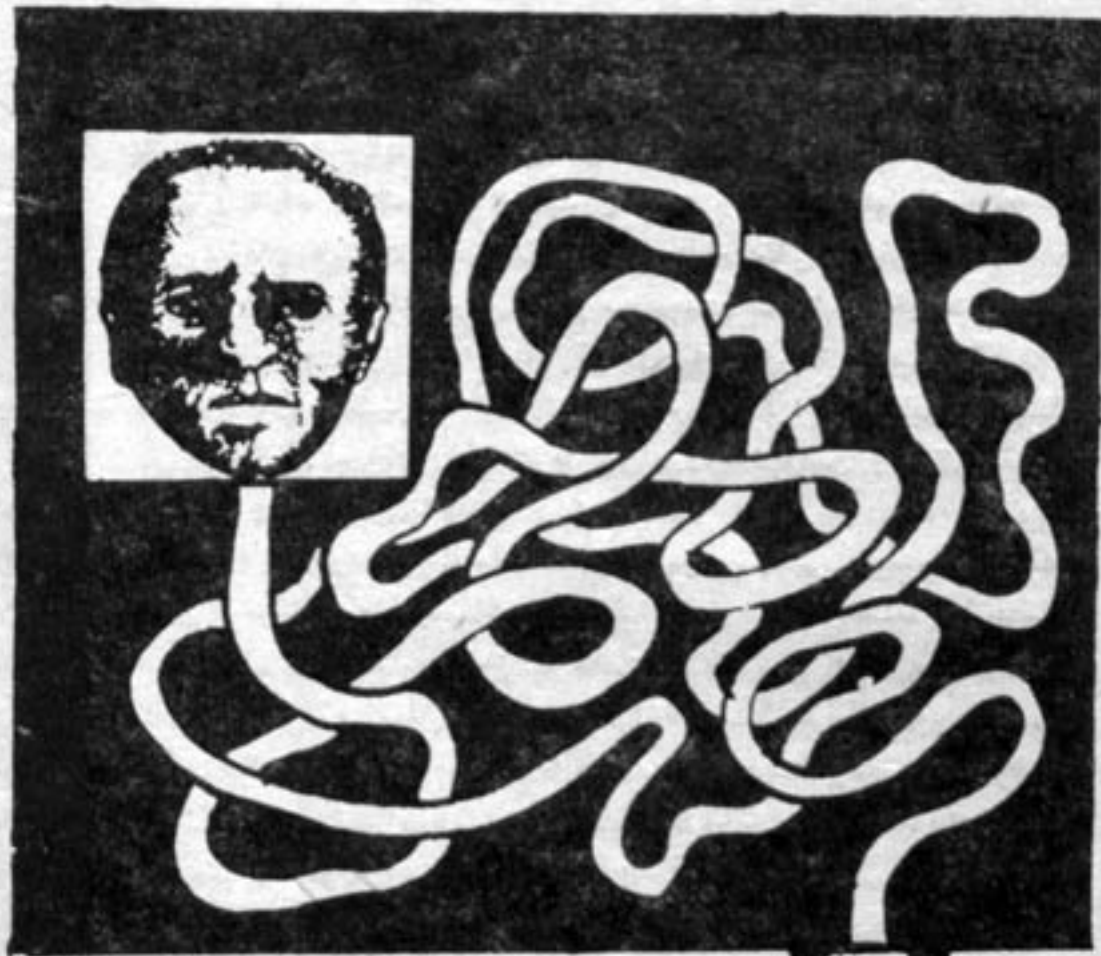


دکتر مهدی پرهام



نوعی

# خود سانسوری!

«... باید هر چه زودتر به این تندرویهای قشریون که چهره انقلاب را زشت و گریه کرده خاتمه داد. مذهبی که در کتاب آسمانی برای آموختن علم رفتن به اقصی نقاط جهان آن روز یعنی چین توصیه شده، نمیشود پیروان آنرا از آموختن علم اروپائی و بطور کلی علوم غربی منع کرد... حجاب عفت و عصمت را نمیتوان تا ایندرجه پائین آورد که زن را در لفافه سیاه پیچیده و در عالم ارواح و اشباح سیر داد!...»

رتال جامع علوم انسانی



اصطلاح

پیر مغان حکایت مقبول میکند  
معنورم از حدیث تو باور نمیکنم  
«حافظ»

باید پیام را بگیرند لطف کلام را در مییابند. همانطور که احزاب و گروههای فعال بمحض تیرگی فضای سیاسی فعالیتهای خود را به زیر زمین میکشند نویسنده متعهد هم بهمین هنگام سخن خود را در پوشش کنایه واستعاره پنهان میکند بطوریکه وقتی به درسختن میگوید، دیوار به وضوح پیام او را می شنود - نظیر آنچه در دوران سیاه محمد رضا شاهی میگذشت - در وهله اول بنظر میرسد خود سانسوری ناشی از ترس است، چون در یک حکومت دیکتاتوری است

- به اصطلاح خود سانسوری آشنا هستید، نویسنده وقتی خود را سانسور کرد معلوم است که محیط نمیتواند هر فکر و عقیده ای من جمله مال او را تحمل کند اینست که نویسنده قبل از اینکه سر و کارش به عاملین سانسور بیفتد، پیشدستی میکند، خودش نوشته خود را سانسور مینماید تا بهانه ای بدست عاملان سانسور ندهد و بدام نیفتد و حرفش را هم زده باشد - کلمات و جملاتی که در حالت خود سانسوری انتخاب میشوند همه حساب شده است، فقط عده معدودی که

که عقاید و آراء سانسور میشود و جان و شرف آدمی در يك آن به یاد میرود ، لاجرم نویسنده از ترس چنین پیشامدی و در عین حال بحکم تعهدی که کار خود دارد دست بسه خود سانسوری میزند و نوعی زبان سمبلیک اختیار میکند و بهر شکل که شده پیامش را میفرستد . اما ترس همیشه باعث و موجب خود سانسوری نیست . علاقه و دلبستگی هم ممکن است انسان را به خود سانسوری وادارد - فی المثل حکومتی بر حق است و شما به بقای آن علاقمندید ، ولی می بینید نا آگاهانه خطا می کند - البته در اینکه فهماندن خطا به خطا کار بهر نحوی ضروری است حرفی در آن نیست ، اما وقتی دانستید که خطا اضطراری و دست و پای حریف در پوست گردوست دیگر انگشت بر خطا نهادن و آنرا افشا کردن نه فقط خدمتی به جامعه و آن دولت نخواهد بود ، بلکه گشودن راهی است برای رقیبان تا براو چیره شوند و باطلی بر حق غلبه کند - اینجاست که نویسنده متعهد دست به خود سانسوری میزند و نویسنده بی بند و بار افشاگری میکند - این نوعی خود سانسوری است که ریشه در ترس ندارد ، اسم آنرا میشود خود سانسوری « انقلابی » گذاشت - من چند ماهی است که به این نوع خود سانسوری دست زده ام ، در حالی که دست اندر کاران انقلاب را انتقاد میکنم و دولت را به خطاهایش آگاه میسازم ولی بهیچ وجه انقلاب را تخطئه نمیکنم و در عین تاسف از تند رویهای نشریون ، ابدًا برگشت دوران محمدرضا شاهی را آرزو نمی نمایم و ترجیح میدهم در این صحرائی محشر فعلی که تمام صحبت از کیفر و عذاب و عقاب است و هر آن انسان یا گرز آتشین و چهره عبوس ملك عذاب ممکن است مواجه گردد ، زندگی کنم ولی شکنجه گاه های محمدرضا شاهی را بسته بینم و جوانان برومند مردم را در چنگال شکنجه گران و دژخیمان نبینم و خود فروشی زن و مرد را ملاک ترقی مشاهده ننمایم - وانگهی انتظار ندارم که در ششماه معجزه ای رخ دهد و مردمی که حداقل شصت سال آزادی و دموکراسی را تمرین نکرده اند یکدفعه دموکرات و آزادمنش گردند - نباید فراموش کرد که دست اندر کاران انقلاب و دولت مردان امروز از همین مردم اند ، اینها هم تازه دارند دموکراسی را بنظر خودشان عدالت اجتماعی را تجربه میکنند و هنوز به آن مرحله از آزادمنشی نرسیده اند که وقتی تمایل اکثریت را به کناره گیری خود احساس کنند کنار بروند و جای خود را به آنها که مدعی اصلاح کردن هستند بدهند - اولًا تمایل اکثریت را بدون يك مجلس ملی چطور میشود فهمید ؟ چند نویسنده و سخنران پر شور که نمیتوانند ملاک اکثریت قرار گیرند - ثانیًا چند حزب مخالف متشکل در مقابل خود دارند که جای خود را بطور قانونی به موجه ترین آنها بدهند - وقتی جنك دوم جهانی پایان یافت در انگلستان حزب محافظه کار که حزب وینستون چرچیل رئیس الوزرای فاتح جنك بود در انتخابات برنده نشد و پارلمان رهبر حزب کارگر کلمنت اتلی را مامور تشکیل کابینه کرد و مسئولیت دوران سازندگی بعد از جنك را برعهده او گذاشت . دنیا تعجب کرد که چطور ملت انگلیس آنقدر ناسیاسی روا داشته و به حزب چرچیل رای کافی نداده است ، اما ملت دموکرات منش انگلیس تشخیص داده بود که چرچیل ستیزه جو و جنك طلب به درد دوران سازندگی نمیخورد و رقیبش بیشتر صلاحیت حکومت دارد - چرچیل بدون کوچکترین اعتراض کنار رفت

و برای سرنگون کردن دولت اتلی دست به توطئه نزد و در وسائل ارتباط جمعی طرفدارانش از حقانیت و شایستگی او داد سخن ندادند - پنج سال صبر کرد و دوباره حزب محافظه کار را بحکومت رساند این رفتن و آمدن دولتها در مملکتی که دموکراسی در آن جا افتاده امری کاملاً عادی است ، ولی امروز دولت دست اندر کاران انقلاب که مورد اعتراض روشنفکران رادیکال هستند نه قبول دارند که اکثریت مردم مخالف آنها هستند ، چون در رفتارندم و انتخابات مجلس خبرگان خلاف آنرا مشاهده کرده اند و نه فرضاً اگر خیال کناره گیری داشتند ، حزب و گروه متشکلی در مقابل خود دارند که قدرت را به او تفویض نمایند ، پس نقل و انتقال چطور صورت بگیرد ؟ دویت گروه و حزب هر کدام سنگ یکمن هستند و یکی حاضر نیست در دیگری ادغام شود - تمام روشنفکران مادر عالم تئوری به دموکراسی آشنائی پیدا کرده اند و هر کدام خیال میکنند از دیگری بهتر آنرا فهمیده اند و صلاحیت بیشتر برای پیاده کردن آن دارند و نتیجه این تصور غلط این همه گروه و حزب است که مثل قارچ از زمین روئیده است . هزار لعنت توام با ناسزا به روح خبیث پهلوی اول و ذات ناکس پرور پهلوی دوم و خاندان گانگستر منش آنها باید فرستاد که رجال و فرزندان برومند این سرزمین را بجرم آزادی خواهی و تمرین دموکراسی سربسته نیست کردند و کارگاه آدم سازی را بکلی ویران ساختند و بجایش کارخانه آدمک سازی برپا نمودند - در هیچ برشی از دوران حکومت آنها برای مردم فرصتی پیش نیامد تا دموکراسی را واقعا تجربه کنند و دوسه حزب نیرومند از مجموعه احزاب و گروه ها پدید آید و خط مشی سیاسی آنها معلوم باشد و امروز اینهمه تشتت و سرگردانی سیاسی برای روشنفکران نباشد ! این تشتت فکری در طبقه روشنفکر واقعا غم انگیز است و در فرصتهای کوتاهی که بدست آنها آمده آنان را بین دو قطب دیکتاتوری و تعصب گرانی مذهبی سرگردان کرده است و هر دوفه برغم انف یکی دیگری را برگزیده اند و برای توجیه این گزینش مصلحتی ، یکدیگر را متهم نموده و به سرزنش گرفته اند ، ولی هیچوقت در صدد ایجاد و سازش باهم و انتخاب راه سومی بر نیامده اند تا بخود کامگی و تعصب اصلا فرصت نشو و نما ندهند ! ... ماه گذشته از این قبیل سرزنش ها بر منتم اروا داشتند که چرا در نوشته ام از دولت مهندس بازرگان که بهنگام انقلاب کار انقلابی نمیکند طرفداری کرده ام و برای خشم امام که اهل قلم و گردانندگان گروه ها و احزاب را رنجانده بود محمولی یافته ام و حق را به امام داده ام - این جانب داری توهمی ایجاد کرده بود که شاید من مصدر کاری شده ام یا بدین وسیله میخواهم کاری دست و پا کنم . در حالی که من نه بکاری منصوب شده ام و نه آنچه تا امروز در نهایت لطف بمن پیشنهاد شده است قبول کرده ام - درین باره دوستان ارجمندم آقای صدر حاج سید جوادی هنگام تصدی وزارت کشور و آقای دکتر مولوی بهنگام ملی کردن بانگها الطاف خود را بحد کمال عرضه کردند - اما فکر نشود من از اینکه کاری قبول نکرده ام تعزز نموده یا احتیاجی نداشته ام ، نخیر ، من بدرآمدی بیش از آنچه دارم کاملاً نیازمندم ، چون کسی که در آپارتمان اجاره ای زندگی میکند و مقروض هم هست قطعاً بدرآمدی که حداقل قرضش را با آن بتواند ادا کند نیازمند است ولی من تشخیص دادم

که در اوضاع واحوال فعلی باین کمیته بازی که روزی یکی دو عضو ساواک در آنها کشف میشود و اعمال نظر روحانیت قشری که اموال اغلب مردم را غنائم جنگی می پندارد خدمتی از من برخاسته نیست - و عملا مشاهده شد مسئولینی که به استانها میفرستند پس از چند ماه تجربه و مقاومت ، سرانجام بمرکز مراجعت میکنند و به محل ماموریت خود باز نمیگردند - غرض اینست که من اگر از مهندس بازرگان و بعضی از وزرایش که می شناسم دفاع کردم در مقایسه با دولتهای طاغوتی و وژرائی بوده که همه بیاد داریم از چه قماش بودند - همچنین خشم امام را علیه روشنفکران رادیکال اگر بحق تشخیص دادم باین جهت بوده که این دوستان واقعا مثل اینکه فراموش کرده اند سال گذشته این موقع در چه جهنمی بودیم و حالا در چه وضعی هستیم و یکدفعه طالب سیرغ و کیمیا شده اند و میل دارند بفاصله ششماه در قلب مدینه فاضله زندگی کنند و نموکراسیئی که فقط در عالم تئوری آنرا تخیل کرده اند ناگهان در عمل آید و همه مردم آزادمنش شوند و هر کس خودش پارلمان خودش گردد و چون به چنین مدینه فاضله ای دست نیافته اند لاجرم انقلاب بکلی قلبی است و در هر فرصت باید آنرا تخطئه کرد - ظالمانه تر اینکه گاهی وضع موجود را به گذشته محمد رضا شاهی مقایسه میکنند و برای آن جهات مثبتی هم مییابند که این دیگر کمال بی - انصافی است - اگر انسان در برهوت سرگردان شود و بامار و عقرب ورتیل دمساز گردد و از چشمه چرک و خون رفع عطش کند هزار بار بر آن دوران جهنمی شرف دارد که انسان هر صبح و عصر بشنود یا در روزنامه بخواند که جوانی بیست ساله نارنجک در دستش منفجر شد و تکه تکه گردید و دختری بهنگام گرفتاری کبوسول سیانور خورد و مردید و چنین دورانی لرزه بر اندام انسان می اندازد و انسان را از زندگی بیزار میکند.

- انقلاب اسمش گویای خاصیت آنست، همه چیز در حال زیر و رو شدن است و آنقدر بالا و پائین میرود و کارها دست بدست میگردند تا بالاخره ثباتی دست دهد - این ثبات را یا خود دست اندر کاران انقلاب هوشمندانه بوجود میاورند ، مثل انقلابیون کوبا ، یا گردن کلفتی خود را تحمیل میکند و بازور آنرا مستقر میسازد ، مانند ناپلئون در پایان انقلاب کبیر فرانسه -

اما این حالت دوم که همیشه بازور تحمیل **دوران ترمیدور** است که بلا تکلیفی و نابسامانی و ناروایی به اوج میرسد و مردم در کمال ناراحتی و سرگردانی دست بمعامله ای میزنند که رضا و رغبت در آن عناصر تشکیل دهنده معامله نیست بلکه ناچاری و جان به لب رسیدگی عناصر اصلی آنست - مردم ثبات را به قیمت دیکتاتوری میخرند - بدیهی است که یکطرف معامله مغبون است ولی در حقیقت داستان همان داستان مهر حلال و جان آزاد، زنی است که از یک همسر بی فرهنگ و ستمگر خود را خلاص

میکند و از حق قانونی خویش صرف نظر مینماید - آزادی بقدری برای بشر مقدس است که حتی موقت آنرا به بهای اسارت يك عمر معامله میکند - این دوره را که مردم به چنین نقطه اوجی از سرگشتگی میرسند انقلاب شناسان **دوران ترمیدور Thermidor** میگویند - ترمیدور ماه یازدهم تقویم جمهوری خواهان انقلاب کبیر فرانسه است که در آن روبسپیر انقلابی مشهور اعدام شد و کشت و کشتار خاتمه یافت - پس از آن هر موقع انقلابها دوران جوش و خروش خود را طی کردند و رسیدند بموقعی که مردم دیگر از قتل و غارت و ناروا بجان می آیند و بی تابی می - کنند و دنبال مسکن میگردند میگویند دوران ترمیدور فرارسیده است - اکنون انقلابی که ما منحصر ا علیه ظلم و جور و فساد بی نظیر سلسله پهلوی نمودیم و تمام طبقات در آن شرکت داشتند و به ثمر هم رسید دارد بر اثر ندانم کاری روحانیت قشری و تک روی روشنفکران میانه رو و حساب غلط چپ گرایان افراطی تغییر مسیر میدهد و به دوران ترمیدور نزدیک میشود . روشنفکران میانه رو که میباید در آغاز دوران سازندگی نقش اصلی را بر عهده داشته باشند ، متأسفانه در یک جبهه قوی متحد و متشکل نمیشوند و همانطور که اشاره رفت هر کدام مدعی رهبری هستند . - چپ گرایان رادیکال هم رندانه خود را کنار میکشند به این امید که میوه انقلاب بتدریج برسد و خود بخود در دهانشان افتد و آنرا بکسره بلع کنند . نتیجه آنکه صحنه خالی میماند و روحانیت قشری جای فعالیت پیدا میکند - امروز روحانیت قشری به اتکای الطاف امام انقلاب را فقط بنام روحانیت به ثبت رسانده و سایر طبقات و قشرهای دیگر را در حاشیه نگهداشته است - اکثریت شورای انقلاب و دادگاههای انقلابی و کمیتهها در اختیار آنها میباشد و روحانیت مترقی را بکلی عقب زده است . پرواضح است که برای این طبقه فروع دین بیش از اصول آن مطمح نظر است چون جای اعمال نظر بیشتر دارد و همین اعمال نظرهای نابجا که در مورد پوشش زنان و حقوق مربوط بخانواده و زندگی خصوصی اشخاص میشود و مجازاتهای نامتناسب و ناهم - آهنگ ، بطوریکه زنانی محصنه يك جا کیفرش اعدام و جای دیگری شلاق است ، همه بطوری خشم مردم و افکار عمومی جهانیان را برانگیخته که مارا در حد و حشیان جنگل های آمازون تنزل داده است . از طرفی دیگر جوانان خون گرمی که از اروپا و آمریکا پس از انقلاب بوطن بازگشتند و مستقیما در این کمیتهها داوطلبانه به پاسداری مشغول شدند و تفنگ بدوش گرفتند و صدها نفر آنها شهید شدند وقتی دریافتند که ساواکی میان آنهاست و کار به دزدی و غارتگری و تقسیم غنائم کشیده و فعالیت کمیته منحصر به دیدزدن زندگی و منازل ثروتمندان و سپس دوشیدن آنهاست و هر روز یکی دو نفر از زندانیان طاغوتی توسط اینها از مرز خارج میشوند ، همه تفنگها را بر زمین گذاشتند و بخارج برگشتند و در آنجا به افشاگری پرداختند و هم اکنون موج وحشتناکی در خارج از کشور علیه انقلاب مابرخاسته است که نباید در برج عاج نشست و از آن غافل ماند و اقدامی نمود و مثل زمان طاغوت برغم افکار عمومی آنها را بر سرکار خود نگهداشت تا بدون مجازات برکنار

کرد و پس از مدتی بکاری مهمتر گماشت. امروز خوشبختانه مرتب هویت حقیقی این روحانی‌نایان کشف میشود و معلوم میگردد آبشخور آنها کجا بوده است. شخصی را به دادستانی انقلاب فلان شهرستان تعیین مینمایند، پس از مدتی معلوم میشود که آقا از منحرفین بنام است. ده‌ها نفر در کمیته شناخته شده‌اند که ساواکی بوده‌اند و هیچکس نفهمید با آنها چه مامله‌ای شده است؛ این دیگر ارتباطی به صبر انقلابی و گذشت انقلابی ندارد. نوعی ذهن کجی به انقلاب و صمیمیت انقلابی است. - چهار آیه از قرآن کریم خواندن و چهارپنج حدیث نقل کردن، آنها به زبان عربی و در زیر این آهنگ و پوشش مذهبی اعمالی انجام دادن که عرق شرم از تصورش برچهره می‌نشیند نمیشود دم از مسلمانان زد و خود را تبرئه کرد. این ساده لوحان خیال میکنند که مردم در کار دین و آئینشان کم و کاستی بود که انقلاب گردند و محمد رضا شاه مانع نماز خواندن و روزه گرفتن میشود و این انبوه جمعیت کدر عاشورا و تاسوعا و اربعین بیرون زد و با حضور شاه مرگ بر شاه گفت برای منع تعقیبات نماز و شکایات آن بوده است. فریاد خمینی بت شکن در هر تظاهر خیابانی هنوز بگوش میخورد و من شخصا هنوز خمینی مسلمان نشیده‌ام که از دهان کسی بیرون بیاید. امام را مردم بجان دوست دارند و حاضرند زندگی خود را بپایش بریزند، چون بت سهمگین زمان و طاغوت عمر را شکست و تفاله خرده شده آنها به ینگهدنیا پرتاب کرد که هنوز سرگردان میگردد و تا روزی که به درک واصل شود همچنان خواهد گشت. اما حساب امام از حساب شما بکلی سواست بی جهت خود را به او سنجاق نکنید، او یک عمر مبارزه کرده و شما بر سر خوان گسترده او نشسته‌اید. اگر خیال کنید بدون خمینی یک نفر به فرمان شما که مسلمان و شیعه اثنی عشری هستید و کسوت مسلمانی به تن کرده‌اید و حروف عربی را با غلظت از مخرج ادا میکنید از خانه خود بیرون میاید اشتباه مینمائید. در گفته‌های خود بی جهت ادای ایدئولوژی و پرنسیپ و ایمان در نیابورید که اگر اینها باشد، دیگر فرد بودن نبودش اهمیت ندارد. بتون طالقانی و خمینی آهنگ انقلاب را کند نمیکند و همچنان به پیش میرویم. - صریح خدمتان عرض کنم نه فقط به پیش تشریف نخواهید برد بلکه صدها کیلومتر بقهقرا برخواهید گشت. انقلاب بدون امام خمینی یعنی صفر. مرحوم طالقانی هم زیر هاله قدس و تهور امام حرکت میکرد. مگر اینکه براه و رسم او قدم بردارید و مردم باور کنند، مردم سهولت کسی را قبول نمیکند، پنجاه و هفت سال رضاخان و پسرش از عالترین وسیله تبلیغ و متملق‌ترین چاپلوسان تاریخ کمک گرفتند، دست آخر ملت بالغد آنها را بیرون کرد. نمیدانم روزی که محمد رضا و زنش رفت بیاددارید - دیدید این مردم چه کردند؟ در و دیوار می‌خندید، دستها با دو انگشت باز به علامت فتح درضا تکان میخورد پسر و دختر در خیابانها پای کوبی میکردند و کسه شیرینی و خرما تعارف مینمودند، این سرنوشت آنها بود، شما را دیگر چه عرض کنم! مردم اینها نیستند که شما خیال میکنید برایتان صلوات میفرستند، در درون همینها مردمان دیگری هستند که به تمام حرکات و اعمال شما نظارت میکنند و نمره میدهند و در روز مبادا به قیمت جان خود پشت سر شما

می‌ایستند یا با لگد و نفرین شما را از مسند خود بیرون می‌اندازند - امروز اگر استقبالی از شما میشود منحصر را مربوط به امام خمینی است. اما امام خمینی‌ئی که از مردم نمره گرفته آن امام خمینی است که در سال ۱۳۴۲ هنگامی که محمدرضا بنظر خودش به زمین وزمان حکم میراند، آن نطق کذائی را در مسجد فیضیه ایراد نمود و تبعید شد - هر کس بخواهد امام خمینی را بشناسد باید آنرا بخواند یا نوار آنرا بشنود - او تا امروز از راه و روش خود منحرف نشده و وقتی به خلوت رفته آن کار دیگری که بعضی از شما میکنند نکرده است و من نمیدانم چرا رادیو تلویزیون آنرا بصورت نوار و یا مکتوب در دسترس مردم نمی‌گذارد؛ من شخصا وقتی آنرا شنیدم دگرگون شدم و علت این روی آوری عجیب مردم را فهمیدم - غرض اینست که بی جهت مغرور نشوید و آنچه امروز می‌بینید بحساب خود نگذارید، بدون امام خمینی حضور شما کان لم یکن است کاری نکنید که مردم را بخود بشورانید، آنچه امروز دارید میکنید مردم را نه فقط جلب نمیکند، بلکه آنها را از خود بیزار میکند - فقدان نابهنگام مرحوم طالقانی ضایعه‌ای بزرگ بود او بین روشنفکران رادیکال و شمار روحانیون متمصب از یکطرف و بین دولت و شخص آیت‌اله خمینی، که مسائل را کلی مطرح مینمایند، از طرف دیگر حائلی ارزنده بود و هر روز که بگذرد این خلاء هولناک بیشتر محسوس میشود و رویارویی دو طبقه روشنفکر رادیکال و روحانی افراطی و متمصب حتمی تر میگردد و در نتیجه دوران شوم ترمیدور نزدیکتر میشود. - تضعیف کردن دولت به عنبر اینکه کار انقلابی نمیکند نامردمی است، شما هستید که کار انقلابی نمیکند و آنچه میکنید ضد انقلابی است و بدست خود دارید آنچه رشته‌اید پنبه می‌کنید

بازرگان در نطق جالب و صمیمانه خود قبل از فوت مرحوم طالقانی به صراحت افشا کرد که سال گذشته وقتی در پاریس با امام ملاقات کرده است، قرار بر این گذاشته شده که پس از پیروزی انقلاب کارهای انقلابی را حوزه روحانیت انجام دهد و کارهای انتظامی و اداری را دولت بازرگان عهده‌دار شود - به این قرار، دولت برای انجام کار انقلابی تمهیدی نکرده تا در عدم انجام آن قصوری کرده باشد و انگهی بقول مهندس بازرگان چاقوئی که بدست دولت داده شده تیغه ندارد، فقط دمته آن در دست دولت است.

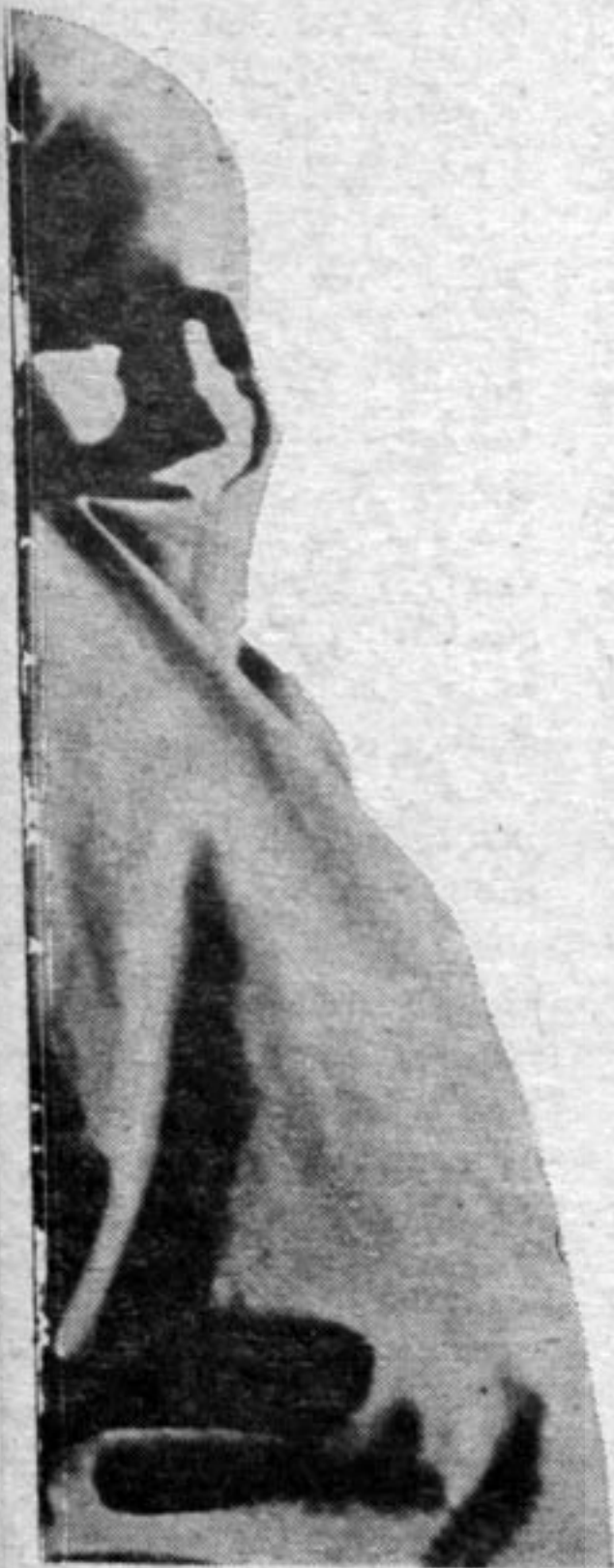
ایمان امام  
و مهندس  
بازرگان

از آنچه آقای مهندس بازرگان اظهار کرد و از جریانی که تا حال پیش آمده میتوان نتیجه گرفت که هم امام و هم مهندس بازرگان، هر دو بر همان عهد و میثاق پاریس استوار بوده‌اند - امام پس از اقامت کوتاه خود در طهران به قم مراجعت کردند و این به آن منی است که دولت مستقلا بکار خود ادامه دهد و شورای عالی انقلاب که اکثریت آنرا بقیه در صفحه ۵۴

## نوعی خود سانسوری (بقیه)

روحانیون تشکیل میدهد بکارهای انقلابی خود پردازد در مدتی کوتاه که با این تقسیم کار عمل میشد، انقلاب در اوج شکوفائی خود بود، ناگهان از ابتدای سالنوس کمیته‌های انقلابی که اغلب یکی از روحانیون آنرا تصدی میکنند کارهای انحرافی خود را آغاز کرد و دخالت در کار دولت بخصوص دادگستری شروع شد و از آن به بعد دیگر مرتب روحانیت قشری به انحاء مختلف در کار دولت دخالت میکند و تصور مینماید که خواست امام را انجام میدهد و حال آنکه صحبت‌های امام کلی و ابدار تباطی به جزئیات پیدا نمیکند.

— اگر امام از حجاب سخن میراند که منظور همان حجاب عفت و عصمت است، قشریون با چوب و چماق به بانوان بی حجاب حمله میبرند — یا همین چندی قبل امام، مثل هر انسان متعهد و مسئولی از غرب زدگی ابراز تنفر کرد، ولی قشریون کبریت کشیدند کتاب و کتابخانه‌ها را طعمه آتش نمودند و چماق بر کف بجان سخنرانان دانشگاهی و غیر دانشگاهی افتادند و لانه و کاشانه روشنفکران رادیکال را زیر و رو کردند، تا اینکه امام با تاسف و تائیر غرب زدگی را تفسیر نمود و حالی کرد که سوزاندن کتاب و کتابخانه نادرست است، باید کاری کرد که مردم خودشان میل بخريد کتابهای اغواگر نمایند — این ندانم کاریهاست که هر روز سطح آن گسترده تر میشود و کار را بجاهای باریک کشانده و دولت را بکلی در بلا تکلیفی فرو برده است و معلوم است که فقط به احترام شخص امام و کسوت روحانیت است که دولت صبری مافوق صبر انقلابی مینماید عملیات کماندوئی شیخ محمد منتظری و انتقادات والد محترمشان در خطبه نماز جمعه به دولت و سپس اقرار به کسالت عصبی آفازاده و طلب کمک در معالجه ایشان، همه بیانگر آنست که روحانیت قشری با ندانم کاریهای خود دارد انقلاب را واژگون می کند و باید هر چه زودتر به این تندروها که چهره انقلاب را زشت و کریه کرده خاتمه داد — مذهبی که در کتاب آسمانی برای اندوختن علم رفتن به اقصی نقاط جهان آن روز یعنی چین را توصیه نموده، نمیشود پیروان آنرا از آموختن علم اروپائی و بطور کلی علوم غربی منع کرد. حجاب عفت و عصمت را نمیتوان تا ایندرجه پائین آورد که زن را در لافافه سیاه پیچیده و در عالم ارواح و اشباح سیرداد! چند شب قبل در تلویزیون خانم منیره گرجی، نماینده محترمه مجلس خبرگان را هنگام صحبت پشت تریبون دیدم و عمیقا متأسف شدم که روحانیت قشری زن را به چه هیئتی در آورده است!.. ایشان اگر خود را به حجاب اسلامی می آراست و موهای خود را تا رستنگاه می پوشاند و لباس محفوظ به تن میکرد چه عیبی داشت؟ چرا خود در چادری سیاه اینطور لافافه پیچ کرده بود و طوری چادر را به صورت خود کشیده و دهان را با آن گرفته بود که یارای تکلم نداشت! — واقعا جای تأسف است که مغز را فدای پوست میکنیم و سعی داریم هر چیزی را با ترس و وحشت بیامیزیم، انسان بیاد سری فیلمهای خانه ارواح و رمان نسترداموس می افتد، اینکارها چیست،



مطالبات فرنگی

چرا همه چیز باید با ترس و تهدید و ندبه و اشک توأم شود و انسان اتصالا در فکر عذاب و عقاب آخرت باشد؟ فکر بهشت بکلی از سر همه پریده است، چون مظهری از آن چشم نمیکشود و انسان مرتب به جهنم فکر میکند — برنامه‌هایی که دارد پیاده میشود مربوط به زندگان نیست، بنظر میرسد مراسم شب اول قبر دارد اجرا میشود، مرتب انسان مظاهر نکیر و منکر و گرز آتشین و پل صراط و سوخته شدن را پشت هم می بیند — مردمی که سیاهترین دیکتاتورهای جهان را برانداخته‌اند و فساد انگیزترین کاخ ستمگری را ویران ساخته‌اند، میل دارند بر خرابه‌های آن پای کوبی کنند، بخندند و شادی کنند، چرا آنها را وقت و بیوقت میگریانید و جای فتح را با شکست عوض میکنید. تفریح که فقط میگساری و نمایش فیلمهای سکسی نیست، چرا برای مردم فکر تفریحات سالم نمیکنید! آنوقت انتظار دارید که دوران ترمیدور فرانس؟ برای دیکتاتور زخمه فدایت شوم مینویسید انتظار دارید قدم رنجه نفر ماید!